

## شهید علی عوض بناری



ازتبار علی  
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۰۹/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۴/۱۶
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	برازجان

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

در تاریخ ۷/۹/۱۳۴۹ در یکی از روستاهای دشتستان این نخل آباد عظیم ایران به نام بنار آب شیرین فرزندی به دنیا آمد که نامش را به برکت وجود مقدس امیرالمومنین (ع) علی نهادند. علی از دامان مادری پاک و متقی به دنیا آمد و در دامان همین مادر پرورش یافت و از مادر خویش درس عشق به خدا و ایثار در راهش را آموخت. آری مادر علی او را با اهل بیت (ع) و عشق به آنان آشنا نمود و همین عشق یک روز از علی در عین کم سن و سالی اش مردی ساخت که با شهادتش درخت پایداری انقلاب را آبیاری نمود. علی بعد از پرورش در محیط خانواده با رسیدن به سن مدرسه وارد دبستان قدس واقع در روستای بنار گردید و در آن مدرسه مشغول به تحصیل گردید او به درس و مدرسه عشق می ورزید و همیشه در مدرسه نمونه بود. دوره ابتدایی را در خردادماه سال ۱۳۶۳ به پایان رساند. او علاوه بر تحصیل فوتبالیست خوبی نیز بود و همیشه با دوستانش در روستا در تیمی که ساخته بودند فوتبال بازی می کردند. علی فردی شوخ و اهل مزاح بود و در عین حال ادب را در برابر بزرگترها رعایت می نمود. همیشه در نماز جماعت شرکت می نمود و در مسجد روستا فعالیت می کرد. با توجه به سن کمش دارای روحی بلند و ملکوتی بود و همیشه به یاد خدا بود. بعد از اتمام دوره دبستان وارد مقطع راهنمایی گردید و در روستای زیارت در مدرسه راهنمایی بوعلی شروع به کسب علم نمود. در این مقطع نیز هم چون گذشته زنگ و فعال بود و در خواندن درس کوشش می نمود، تا این که در سال دوم راهنمایی با توجه به حمله عراق علیه ایران به جبهه جنگ شتافت. علیرغم این که یک دانش آموز کم سن و سال بود، با عزم بلندی که داشت درس را رها کرد و وارد میدان نبرد حق علیه باطل گردید جای خالی اش در کلاس و در بین دانش آموزان هنوز حس می گردد. آخرین بار در تاریخ ۱۶/۲/۱۳۶۴ به جبهه اعزام گردید و در مورخه ۱۶/۴/۱۳۶۴ در جزایر مجنون به شهادت رسید. درست شب عروسی یکی از برادرانش بود که خبر شهادتش را برای خانواده اش آوردند ولی جسمش - که مفقود شده بود - بعد از سالها انتظار به وطن رجعت نمود.

## خاطرات

«باید رفت»

با توجه به سن کمی که داشت هیچ گاه نماز و روزه اش ترک نمی شد. از همان سنین کودکی توسط مادر نماز خواندن و روزه گرفتن را آموخت. همیشه نمازش را در مسجد روستایمان بنار آب شیرین می خواند. در مدرسه راهنمایی بوعلی زیارت مشغول به تحصیل بود که به ندای رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) لبیک گفته و تصمیم گرفت به جبهه حق علیه باطل اعزام گردد. هنگامی که خبردار شدیم ایشان قصد رفتن به جبهه را دارد متعجب شدیم که چگونه با این سن و سال کم این تصمیم را گرفته است مگر می شود در این سن و سال کم به جبهه رفت و اسلحه به دست گرفت و علیه دشمنی که سر تا پا مسلح است با آن نیروهای ویژه و متخصص جنگید. به همین دلیل ما خودمان را به بسیج مرکزی برازجان واقع در ساختمان خیراندیش - که در آن زمان محل اعزام بسیجیان به جبهه بود - رساندیم تا از رفتن ایشان جلوگیری کنیم. وقتی به محل رسیدیم آنها را سوار بر مینی بوس کرده بودند تا به سوی پادگان آموزشی حرکت بدهد. برادرش به داخل مینی بوس رفت. تا او را برگرداند. چشم ها به آن دو خیره شده بود. با التماس و اصرار لذا و می خواست تا به خانه برگردد. می گفت تو هنوز کوچک هستی، بیا برگردیم وقتی بزرگتر شدی می توانی به جبهه بروی. این فرصت دوباره پیش خواهد آمد. اما نوجوان ما عاشق بود. رو به برادر کرد و گفت: من تصمیم خودم را گرفته ام و دیگر در خانه ماندن را بیشتر از این نمی توانم تحمل کنم. من هم باید به یاری رزمندگان اسلام بشتابم. آری رفتن را بر ماندن ترجیح داد. رفت و دیگر برنگشت.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران